شوک اسلام

ادامه از صفحه ۹

به من گفتید ما عربی‌ها هم مقصریم و بمباران‌های عراق توسط آمریکا و مسئله فلسطین ویک بام و دو هوا بودن مواضع در غرب و جهان را یاد آوردشید!

● شما درست می‌گویید، ولی برای اینکه شما را به رسمیت بشناسند باید کار کرد و خیلی هم کار کرد! خیلی! اگر خیلی کار کردید، سطح علمی و فرهنگی جامعه خود را همارد دانش و فرهنگ برتر جهان رساندید، مطرح می‌شوید. آن وقت از شما و اصل و نسب شما و تعلقاتتان سخن خواهند گفت. از پیشینه تاریخی، تمدن و فرهنگان حرف خواهند زد. این موضوع احتیاج به کار شبانه‌روزی دارد. ژاپن و کشورهای دیگر خیلی خوب در را نگاه کنید، این دیگر غریبی است که قانون شده است!

○ **اگر اجازه بدهید من اتحاد جماهیر شوروی را نیز وارد بحث کنم، چون با وام گرفتن از کمنه‌های شما می‌توان کمونیسم را نیز یک مذهب قلمداد کرد. مذهبی که هیچ مذهب دیگری را تاب نیاورد ویش از اینکه از سن کودکی فاصله بگیرد، به خاطر سختسری و آشتی‌ناپذیری و نرمش نداشتن ایدئولوژیک خود زیر بار خود از هم پاشید!**

● همین طور است. تاریخ انسان‌ها نشان می‌دهد که هیچ پدیده سرسختی در جهان دوام نمی‌آورد. در صورتی که هر پدیده‌ای که گذشت زمان را نادید، نگیرد، طبیعتاً نرمش و انعطاف خواهد داشت و برحسب درجه نرمش خود در برابر «مسئله روز» خود را در آن جاری و ساری می‌داند و هم می‌بینید و بنابراین به نوعی زندگی را به رسمیت می‌شناسد. پس دوام نیز می‌آورد. این همان کیفیتی بود که کمونیسم آن را نداشت و نه تنها چیزی را برای بشریت امروز به ارمغان نیاورد، بلکه بار سنگینی شد از تعصب و سختگیری، شکنجه و اجحاف و کشتار بی‌رحمانه روشنفکر و عالم و عارف و عامی و کمونیست‌ها نه تنها هماننور که گفتید یا الهام گرفتن مستقیم از مذهب خود به صورت یک مذهب عمل کردند، بلکه باعث به وجود آوردن نوعی اختلاط نیز در مذهب شدند.

○ **ولی آنها مدعی هستند که خیلی چیزها را به انسانیت امروزه داده‌اند!**

● بله، ولی آنچه را آنها مدعی هستند از آن سوسیالیست‌های معتدل است و نه آنها!

شاید اصولا اینکه آنها مذهب‌های پیش از خود را تحقیر کردند و آن را افیون توده نامیدند نیز بر این اساس بود، باشد که ما در واقع دین نوعی از ارائه می‌دهیم. البته تحقیر آنها بسیار مؤثر بود. ما در ایران خودمان کسانی مثل علی شریعتی و پیش از او جلال آل‌احمد را داریم که بی‌آنکه صریحاً اعتراف کنند رفتار و گفتار آنها دستکم نشان از تاثیرپذیری عمیق آنها بود از کمونیسم. آنها گاهی از یک سو تفسیرهای شگفتی از قرآن و سنت پیامبر ارائه می‌دادند، از دیگر سو آنها گاهی از ماشینیسم و کاپیتالیسم به نوعی سخن می‌گفتند آن هم در حدود سی، چهل، پنجاه، سال پیش که نشان می‌دهد چگونه به عنوان مسلمان مؤمن و معتقد اصرار داشته‌اند که مبادا در تجزیه و تحلیل‌های به اصطلاح جامعه شناسانه‌ای که از وضع ایران می‌دهند از همدرسان کمونیست خود عقب بمانند. جالب است بدانید که زمانی که جلال آل‌احمد در مورد زیان‌های کاپیتالیسم و ماشینیسم و علیه روشنفکران به قول خودش غرب‌زده، داد سخن می‌داد، درکوچه‌ای که او در تهران زندگی می‌کرد سه اتومبیل هم پارک نشده بود و برای سوخت رساندن به بخاری خود مجبور بود از صندوق‌های میوه خواربار فروشی سرکوچه استفاده کند و شریعتی از کمونیسم دست چندم، از فرنتس فانون و انه سزر برای برپایی امت و امامت در جامعه ایران به کمک اسلام آمد! شریعتی و پیروان او با دستور زبانی مدرن و با موتوری غربی مردم را به سوی تعالی، بلکه با آب و رنگی به اصطلاح امروزی به سوی کهنه گرایی و اعاده حیثیت برای آن رهبری کردند. اگر چه شریعتی یک سالی پیش از انقلاب فوت کرد و به درویدن آنچه کاشته بود نرسید، اما طرفداران او با تحولات و جهش‌هایی که کردند یا در جمهوری اسلامی به منصب‌هایی از پایین تا بالا رسیدند و یا به عنوان مجاهد در مقابل مردم ایستادند و درگوه‌های عراق سرگردان شدند و البته گروهی اندک نیز در اپوزیسیون معقول جای گرفتند.

○ **این د و نویسنده همان‌هایی هستند که شما در کتابتان به نرم Occidentalite (اکسیدانتالیت) آنها را اشاره کرده‌اید!**

● بله، غربزدگی! و این در حالی است که یا مراجعه به معنی این واژه و افکار و روانشناسی رفتاری کسانی که از آن استفاده کرده و می‌کنند کسی غربزده‌تر از خود آنها در ایران نبود و نیست!

○ **و در ایران اکسیدانتالیت یعنی چه؟**

● به نظر من غربزدگی یا معنایی که جلال آل‌احمد و دکتر علی شریعتی و پیش از آنها یک فیلسوف شفاعی به نام احمد فردید به‌کار بردند یعنی نوعی خودباختگی و فرار از فراهم‌آوردن اسباب رقابت و در نهایت نوعی احساس حقارت در برابر غرب مدرن! آنها و پس از آنها امروز، کسانی مانند عبدالکریم سروش با استفاده از زبان و ابزار غربی می‌خواهند ایران را بر قطاری سوار کنند که به سوی گذشته می‌رود. گذشته‌ای کهنه و نه کهن. کهنه و کهن را از آن جهت به‌کار می‌برم که اولی باری است که باید خود را از آن خلاص کرد و دومی ثروت و دارایی است.

○ **دکتر شریعتی یک پزشک بوده است؟**

● نه خیر، دکتر علی شریعتی در همین دانشگاه سوربن با ترجمه و مقداری توضیح از یک متن کهن ایرانی رساله خود را نوشت و در رشته ادبیات و زبان دکترا گرفت. او در ایران با عنوان جامعه‌شناس به فعالیت پرداخت. او نه توانست و نه خواست که چیزی در خور و ارزشمند از آن همه جوشش و حرکت جامعه فرانسه و غرب در سال‌های دهه ۶۰ را برای کشور خود به ارمغان بیاورد.

آنچه را گفتید معنی ژرف این آمیزشی است که می‌گفتم. ما نوعی از این ازدواج‌های کاذب را در کشورهای آمریکای لاتین داشته‌ایم. این ازدواج‌های همیشه مزورانه و مصلحتی هستند. در آمریکای لاتین، کمونیست‌ها از پشتیبانه مذهب مسیحی برای بلعیدن و جذب آن در خویش استفاده کرده و می‌کنند. چیزی که برای من همیشه شگفت‌آور بوده این استفاده ابزاری است که این گروه‌ها از خشونت می‌کنند. درست است طرف مقابل، سرمایه‌داری، و در راس آن آمریکا نیز خشن رفتار می‌کند، ولی این خشونت مزمنی که مثلا بیشتر یاکنتر از پنجاه سال مسئله توکه زنانویی را به رسمیت می‌شناسد، و خصوصاً کلمبیا که در آن همین دیروز شاهد آن همه انفجار بودیم حکومت می‌کند خشونت‌های کوری است که هیچ توجیهی بر آن نیست، مگر خشونت‌طلبی کور، و پس از مردن (مادر)، یعنی اتحاد جماهیر شوروی، جامعه انسانی به دهه‌ها و حتی بیشتر وقت نیاز دارد با این همه زخم راکه به روان و پیکر جامعه‌های گوناگون وارد شده هضم کند! مسئله سازمان‌های مخوف ایرانی نیز همین طور است. چه آنها که به نفع حکومت اسلامی کار می‌کردند، مثل آنهایی که در قتل‌های سیاسی حکومتی (چون قتل‌های زنجیره‌ای) انجام وظیفه کردند یا سازمان‌هایی که علیه همین حکومت چه در عراق و چه در ایران می‌جنگند. اسراری نیست که ما فاش کنیم، هر حکومتی اپوزیسیون ویژه خویش را دارد، اصولا سازنده، آن است! بنابراین ایران از این وضع مستثنی نیست و پس از به وجود آمدن یک دموکراسی، این کشور صدمات گرفتار درمان این بیماری خواهد بود و از هم اکنون دست‌اندرکاران هستی‌بخش این دموکراسی آینده، به‌طور اضطراری باید در اندیشه درمان این بیماری خطرناک جامعه ایران باشند تا نخست با آماده‌کردن کادرهای مجهز با درمان خردمندانه از سرایت آن به سایر اندام‌های اجتماعی جلو بگیرد و دیگر اینکه چنانکه در غرب ما از تجربه نازیسم و فاشیسم برای واکسینه کردن جامعه‌های اروپا و اصولا غرب استفاده کردیم، ایران نیز بتواند از یک سو از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶ تا انقلاب به نام اسلام ۱۹۷۹ درس بگیرد. چون من به عنوان یک مورخ به دور از ماجرا فکر می‌کنم که این انقلاب اول شما بیشتر رو به سوی اندیشه روشن داشت. از آنچه از درون دریافت می‌کنم روشنفکران ایرانی به این بخش از تاریخ ایران که بسیار هم مهم است کمتر پرداخته‌اند، ولی برای اینکه به قول بعضی تاریخ تکرار نشود، من بر این باورم که روشنفکران ایران باید به صورتی بی‌گسست در پی شناخت چون و چراهای خط سیرها و هدف‌های انقلاب ۱۹۷۹ خود باشند. با این عمل که پشتکاری خردمندانه، سن وقفه و درستکارانه می‌طلبد خواهند توانست ایران راکه خمیر مایه تمدنی آن در تمامی تمدن‌های بزرگ جهان موجود است، بکار برای همیشه در قطار و روی ریلی قرار دهند که شایسته مسیر تمدنی و فرهنگی آن است. من به خاطر علاقه‌ای که به ایران دارم امیدوارم این کشور یا رسیدن به آزادی و دموکراسی بتواند با آن همه معنویت شعر و هنر والا، به غرب نیز خوراک برساند. به عنوان نمونه شما بهتر از من می‌دانید که چگونه غرب و فرانسه با حسن نیت آغوش خود را به روی فیلم‌های خوب ایرانی باز کرده و باز نگاه داشته است.

○ **اسلام بیشتر از ۱۵ سال است که شما را می‌شناسم و بیشتر از ده سال شاگرد شما بوده‌ام، شما پیوسته از جایگاه زن و نگاه به زن در اسلام و نگاه زن مسلمان به خودش انتقادی صمیمانه داشته‌اید، اما در کتابتان «شوک اسلام» از این انتقاد و یا پرداختن به آن خودداری کرده‌اید، چرا؟**

● خودداری نکرده‌ام، موضوع کتاب من نبوده است.

○ **ولی وقتی مثلا از انقلاب ایران سخن می‌گویید در این انقلاب زنان نیز شرکت کرده‌اند، کافی از مردان جلوتر نیز بوده‌اند، امروز نیز زنان در این آزادیخواهی سنگرک پیشقبض مردان حرکت می‌کنند، بنابراین زنان یکسی از دو پایه یا یکی از دو بال تحولات در جامعه هستند، آنچه به ایران مربوط می‌شود، در بعضی از موارد آنها از مردان جلوتر نیز هستند. حال می‌خواهم به عنوان یک مرد فرهنگی جامعه‌ای با فرهنگ یهودی مسیحی که در عین حال نگاهی مهرورزانه به این مقوله دارد، در مورد نگاه اسلام به زن، نگاه جامعه مسلمان به زن و نگاه مرد مسلمان به زن و جایگاه او توضیح دهید.**

● در مورد بخش نخست پرسشتان باید بگویم که البته شما حق دارید و باید کاری زیر عنوان مثلا اهمیت حضور زنان در تحولات کشورهای اسلامی انجام گیرد. معلوم است که در این کار اگر به ایران تنها بسنده نباشد حتما دستکم ایران بخشی مهمی از آن را پر خواهد کرد. ولی در مورد بخش دوم پرسشتان باید بگویم متاسفانه از آنجا که هیچ پیامبر زنی را به رسالت مبعوث نکرده‌اند و از قضا خداوند را پسیاری از خاخام‌های یهودی و ملاهای مسیحی و آیت‌اللهای مسلمان چنان ترسیم کرده‌اند که گویی او نیز اگر هم «مرد» نیست دستکم بسیار مردانه است. بنابراین باید بدانیم که که بر زمینی قدم می‌گذاریم که بسیار پر «مین» است و آقایان خواهند گفت که ما در کار آنها دخالت کرده‌ایم. زیرا اینکه نه تنها خود را مالک زنان خود می‌دانند، بلکه گاهی تلویحاً و بیشتر صریحاً به ما گوشزد و حتی حکم می‌کنند که زنان ما نیز ملک آنان هستند و نباید وارد این موضوعات شد، زیرا آنها (زنها) پرور خواهند شد و آقایان را از مقام مالکیت خواهند انداخت. اصولا اجباری بودن ازدواج به طریق مذهبی از سوی روحانیون هر مذهب از همین جا ناشی می‌شود. یعنی روحانی در خصوصی‌ترین مسئله توکه زنانویی توست، دخالت مستقیم دارد. در واقع او صادرکننده مجوز زنانویی است. خوشبختانه از عصر روشنایی به این سو این قدرت از روحانیون کلیسا و کنیسه گرفته شد و هرکس حق پیدا کرد که زنانویی خود را طبق موازین عرف و آزادی یا طبق موازین شرع اداره کند. در اسلام با مسئله این گونه از قوانینش نسبت به مسائل جنسی و خواهش بدن و لذت بردن، از دو مذهب دیگر برتری دارد، اما متاسفانه هنوز به اصلاحات اساسی در این زمینه دست نزده است. برای همین هم هست که جدایی زن و مرد باعث به وجود آمدن عقده‌هایی شده که بسیاری از جامعه‌های مسلمان را گرفتار کدورت و عصبیت روانی کرده است. این عقده‌ها در تمامی رفتارهای اجتماعی، علمی و هنری باعث اخلال شده و می‌شود. یکی از بسیاری‌های نسل جوان و مستقبل بودن آنها در جامعه و عدم پیشرفتشان در امور همین جدایی است که زندگی آنها را مسموم کرده و می‌کند.

○ **ولی اگر این همه مهار و سرپوش و عقده، این سد ناگهان برداشته شود می‌دانید چه اتفاقی خواهد افتاد؟**

● اتفاق بسیار خوبی خواهد بود. معلوم است که اگر اندامی را سال‌ها مهار کرده باشیم و ناگهان آن را آزاد کنیم بی‌مهار خواهد شد و اشتباه نیز خواهد کرد. مگر داستان آن زندانی، فیلیپ هانری را نشنیده‌اید که پس از بیست و چند سال، هفته گذشته از زندان آزاد شد. گرچه او به علت دیگری زندانی بود، ولی به محض خروج از زندان نخستین کاری که کرد دزدی بود و بلافاصله او را به این جرم دوباره دستگیر کردند. تمام روانشناسان و روانپزشکان نظر دادند که او هنوز به همه این آزادی عادت نکرده است و باید منتظر بود. شما ببینید چند روز پیش در روزنامه‌های فرانسه و به نقل از روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران ایرانی خبر از وجود روسپیگری گسترده و ریشه‌داری در سراسر ایران دادند. در مقایسه باید گفت فرانسه کشور عفاف است! اگر با این همه مهار نتوان جلوی فحشا را گرفت، باید کار دیگری کرد.

○ **شاید یک انقلاب جنسی لازمه کار باشد!**

● من البته با انقلاب موافق نیستم، زیرا انقلاب در اثر فشار تولید می‌شود. من با تحول موافقم. بی‌نتیجه بودن و حتی نتیجه منفی آن را امروز ما در جامعه ایران می‌بینیم. من به عنوان کسی که در بسیاری از کشورهای اسلامی بوده‌ام و حتی در یکی از آنها درس نیز داده‌ام باید بگویم یکی از دلایل عدم ترقی آنها برخورد تحقیرآمیز و نیمه‌انسان شمردن زن از یک سو و برعکس ادعایشان خانه‌نشین کردن زن فقط برای استفاده جنسی از او است که جامعه را در التهاب پیوسته قرار می‌دهد و مانع پیشرفت آن می‌شود! یعنی این تحقیر زن که گاهی به صورت مزورانه‌ای پشتیبانی از زن قلمداد می‌شود نه تنها زن را قربانی وسواس‌های روانی مردانه می‌کند، بلکه خود مردها نیز در دامی که حیله‌گرانه برای زنان تنیده‌اند می‌افتند!

○ **و آنچه به ایران مربوط می‌شود؟**

● شوخی می‌کنید! آنچه گفتم بسیاری به ایران هم مربوط می‌شود، زیرا ایران وارث یک تمدن بزرگ و در عین حال ظریف است که حق ندارد این همه اشتباه کند. من مطمئنم ایران اگر سالم به آن سوی بحران خود برسد، نه تنها خود از آنچه به دست آورده، خشنود خواهد بود، که تعجب نیز خواهد کرد، که مردم جهان نیز از این تحول خشنود و شگفت‌زده خواهند شد. شما ببینید وقتی رهبر فاشیست اسپانیا فرانکو مرد و ناگهان پس از این همه سال مردم بسه آزادی رسیدند، چه جوش و خروشی در مملکت به وجود آمد شاهدان عینی خبر از عشقبازی‌های خیابانی می‌دادند! این همه می‌بایست می‌شد، می‌بایست همچون ظرف آکنده از مواد سر می‌رفت تا به آرامش برسد. چنانکه امروز آرام گرفته است و این کشوری که آن دیکتاتوری مطلقه آن را عقب نگه داشته بود ناگهان مهار از سر و دهنه از دهان برداشت و پس از لختی سرکشی طبیعی زاییده، آن همه فشار فرانکیسم این چنین به سوی پیشرفت وکمال روانه شد. آنچه که به ایران مربوط می‌شود، گرچه ایرانی‌ها فشارهای چند برابری را حتی در جزئیات زندگی مثل چگونه پوشیدن و چگونه خوردن و آشامیدن و باکه نشست و برخاستن داشته‌اند، به نظر من از بسیاری نظرها همانند اسپانیاست. یعنی پس از حل اضطراری مسئله سیاسی که لازمه حیاتی ایران است، باید پدران و مادران خود را برای پذیرفتن آزادی فرزندانشان آماده کنند. در این صورت است که آنها کمترین بها را خواهند پرداخت. از فحشای فرزندانشان پرهیز خواهند کرد. زیرا با این کار، جامعه به رابطه سالم و مفید شهروندی بین دختر و پسر خواهد رسید و این مردم که دیگر شهروند شده‌اند باعث هرچه شادتر و شکوفاتر شدن ایرانشان خواهند شد.

○ **وسخن آخر؟**

● آنچه گفتم همانا برای جلوگیری و آرام کردن همان شوکی است که کتاب شوک اسلام هدف داشته است به آن بپردازد. شاید آنها دکمی بسه آن پرداخته باشد. اگر هرکس به سزاواری‌های خودش و مسئولیت‌هایش توجه کند و گردن نهد این شوک چه در خانواده، چه در روستا، چه در شهر، چه در منطقه و چهار نرم خواهد شد و در اثر این نرمی است که ما به جای برخوردهای چندش‌آور خانوادگی و روستایی و شهری و در سطحی برگزیده‌تر در سطح منطقه‌ای و جهانی به جای جنگ و خونریزی و شکنندگی شاهد نرمش و یاروری و پیشرفت در تمامی سطوح جهان خواهیم بود. در چنین گمرهای حادثه‌ای انسانی است که ابرقدرتی و هژمونی آنها نسبز ذوب و هضم خواهد شد. شاید بگوییید خوش‌بینم، ولی اگر بشود کاری است بزرگ. شما ایرانی هستید و ایران کشور شعر و ادبیات و هنر نیز هست. ایران هنوز میلیون‌ها مغز متفکری است که متاسفانه هنوز سازماندهی نشده‌اند و این اشکال بزرگی است. ایران به نظر من چنان که گفتم آبستن حوادث بزرگی است. ایران ما را شگفت‌زده خواهد کرد. ایران در حال گذر کردن از بزرگ‌ترین پیچ تاریخ مدرن خویش است. در هر حال ایران ما را شگفت‌زده خواهد کرد. امیدوارم از این شگفت‌زدگی ما مثبت باشد. سلام مرا به ایران برسانید. ▣

«سانچو در اسپانیا!!»

«فرهاد عرفانی»

... آیا تاکنون شده است که از دیدن و یا شنیدن چیزی، حیرت‌زده، انگشت به دهان مانده و قادر نباشید کلامی بر زبان بیاورید؟ من مطمئنم این امر در زندگی هر کس «حداقل یک بار» ممکن است افتاده باشد. بخصوص در جهان ناموزون، و پر از عجایب کنونی ما.

از جمله، چنین حوادثی، چندی پیش، برای من اتفاق افتاد: هنگامی که سخنرانی آقای خاتمی را، در جمع دانشگاهیان دانشگاه «کمپلوتنسه» اسپانیا، مشاهده کرده و شنیدم. اگر آدم نمی‌دانست که آن جناب کیست، و از کدام کشور آمده، و چه نقشی در زندگی مردمش دارد، شاید می‌توانست تصور کند با روشنفکر و یا منتقدی ادبی، و یا یک مصلح اجتماعی روبروست که، البته در عالم تخیل، رسالت هدایت بشر به سوی حقیقت و سعادت را به عهده دارد!

آقای خاتمی در جمع دانش‌پژوها اسپانیائی، سخنان شکیل، و البته بی‌مضمونی را ارائه داد که بررسی کلمه به کلمه آن از حوصله ان مقال خارج است. او تلاش نمود تا با ردیف کردن اسامی یک سری از بزرگان اندیشه اروپا در عصر نوزائی (رنسانس) و پس از آن، همچون: «سروانتس، ماسرل پروست، داستایفسکی، هایدگر، کانت، تولستوی، کافکا، تورگنیف...» در آمیختن افکار این بزرگان با افکار حزب‌الله متجدد شده!، (سردمداران جمهوری اسلامی) را در ردیف پیشتازان درک مدرنیته، دمکراسی، عدالت اجتماعی و آزادی قرار داد و دشمنان فرضی خود را، دئکیشوت‌هایی، که بر سر جهان کنونی حکومت دارند به مقابله با این مظهر، نماد و اسطوره پیشگامی در صلح و عدالت و پیشرفت «یعنی جمهوری اسلامی» پرداخته‌اند! تصویر کرد. او از جمله از درک دئکیشوتی جهان غرب از واقعیات زندگی امروز و جهان معاصر صحبت کرد و از این که غرب با تخیلات دن کیشوتی خود، جهان را غرق در فساد کرده است. در این زمینه چنان پیش رفت که اشک مخاطبین را در هم‌دردی با انسان بی‌خانمان عصر کنونی، درآورد! به راستی...

او از جورج اورول گفت و انسان اسیر نظام توتالیتر! تو گویی آقای خاتمی در جمع دانشگاهیان اسپانیایی به مارکس تبدیل شده بود، و غرب، به سازمانگر نظامی غیرانسانی که او رسالت نجات آن را، به یاری آقای خامنه‌ای، به دوش دارد! صحنه جالبی بود! آن‌ها که رمان بزرگ دن کیشوت، اثر جاودانه، سروانتس را خوانده‌اند، می‌توانستند تصور کنند، و یا نه! به حقیقت ببینند که دن کیشوت، چگونه در آغاز قرن بیست و یکم، تجدد حیات پیدا کرده، و رقت‌بار در حال حمله به دشمنان خیالی خود است. اما افسوس که آقای خاتمی در دانشگاه «کمپلوتنسه» حتی دن کیشوت هم نبود، بلکه تنها یک «سانچو» بود که به سختی تلاش می‌کرد از تخیلات بیمارگونه ارباب خود دفاع کند!

آیا ما حق نداریم از این جناب بپرسیم: «شما به عنوان نماینده نظامی که بیست و چهار سال است یک ملت بزرگ را از همه، حقوق انسانی خود محروم کرده است، و جز یک توحش تام و تمام به نمایش نگذاشته است، با اتکا به کدام وجدان به خود حق می‌دهید، جهان را به عدالت و انسانیت و صلح و گفتگوی تمدن‌ها!! فراخوانید؟».

لوایح آخرین برگ بازی آقای خاتمی....

ادامه از صفحه ۶

○ **ولی بالاخره آقای خاتمی هم تا به حال اظهارنظرهایی در خصوص بحث خروج از حاکمیت داشته‌اند. آیا با توجه به سخنان و اظهارنظرشان می‌توان خروج از حاکمیت را یک احتمال ممکن دانست؟**

● به هر حال اگر همه اصلاح‌طلبان هم از حاکمیت خارج نشوند، تعدادی این عزم را دارند و به نظر من این خروج آن چنان که عده‌ای می‌گویند، اهمیتش به میزان تعدادی که خارج می‌شوند، نمی‌باشد.

اگر پنجاه، شصت مقام رسمی در مجلس و دولت هم خروج کنند به این معناست که یاقیانده، سرنوشت خودشان را با محافظه‌کاران گره زده‌اند و دیگر مردم به آنها اعتمادی نخواهند داشت. البته این بستگی به منویات خود اصلاح‌طلبان دارد. باید ببینیم که آن‌ها می‌خواهند اعتبار خود را در برابر مردم حفظ کنند یا نه.

○ **اما ارزیابی شما از سخن برخی محافظه‌کاران که می‌گویند کسانی که از حاکمیت خارج شوند باید مورد پیگرد قانونی قرار بگیرند، چیست؟**

● از یک سو آن‌ها می‌گویند که برخی اصلاح‌طلبان ستون پنجم دشمن هستند و باید تصفیه شوند، وقتی که همین افراد اعلام می‌کنند ما از حاکمیت خارج می‌شویم به وحشت می‌افتند و چنین سخنانی را مطرح می‌کنند.

آن‌ها هدفشان بیشتر تهدید در جهت باز داشتن طرف مقابل است. تهدیدهای آن‌ها همیشگی بوده و نباید تحت تاثیر این تهدیدها قرار گرفت. امیدوارم اصلاح‌طلبان که برای یک بار حرف روشنی زده‌اند بر آن پایداری و ایستادگی کنند.

زیرا عقب‌نشینی از این طرح‌ها ایمان نسل جدید را نسبت به همه وعده‌ها و قول‌ها از بین می‌برد و کسی که تهدید می‌کند نشان می‌دهد وحشت دارد و ترسید است. آن‌ها می‌دانند که خروج از حاکمیت به منزله فروریختن مشروعیت آن‌هاست و با فروریختن مشروعیت خطر فروپاشی جدی می‌شود.

موقعیت آن‌ها سوقعیت سختی است و نباید پیروزی‌های ظاهری آن‌ها همچون بستن مطبوعات و بازداشت فعالان سیاسی و در هم کوبیدن اپوزیسیون قانونی کشور را پیروزی جدی تلقی کرد. چنین اتفاقاتی برای آن‌ها هیچ قدرت اغنایی نداشته است و آن‌ها در ذهن مردم کاملا فرو ریخته‌اند.